



ماجرای استقلال کاتالونیا از اسپانیا

پادکست دایجست | قسمت ۱

آذر ۱۳۹۶

فرشاد محمودی

ویرایش و تنظیم: شادی حسینیانیا

مقدمه

در این قسمت از پادکست دایجست می‌خواهیم درباره‌ی اتفاقات اخیر اسپانیا صحبت کنیم. ماجرای تظاهرات در بارسلونا و کاتالونیا چیست؟ این وقایع ریشه در کجا دارند و چه اتفاقاتی در حال افتادن است؟ احتمالاً شنیده‌اید که در اسپانیا منطقه‌ای به نام کاتالونیا وجود دارد که خاستگاه بارسلونای معروف است و همیشه سودای استقلال و جدایی از اسپانیا به سر داشته‌است. نکته‌ی اساسی همین است. چند ماه پیش، در ۲۷ اکتبر ۲۰۱۷، پارلمان کاتالونیا (کاتالونیا یک منطقه‌ی خودمختار است و پارلمان مستقل دارد). بیانیه‌ی استقلال از دولت اسپانیا را صادر کرد. در پی این اقدام، دولت اسپانیا، خودمختاری کاتالونیا را به حالت تعلیق درآورد که به تظاهرات مردم کاتالونیا منجر شد. حال ببینیم که ریشه‌ی این اختلافات کجاست. اگر اسپانیا را شبیه یک مربع در نظر بگیرید، گوشه‌ی بالا-سمت‌راست این مربع که حدوداً یک دهم مساحت اسپانیا را شامل می‌شود، منطقه‌ی کاتالونیاست. همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، بارسلونا و چند شهر دیگر در این منطقه واقع شده‌اند. با این‌که در خصوص جدایی‌طلبی و اختلاف این منطقه با دولت اسپانیا، برخی دلایل اقتصادی و مالیاتی مطرح می‌شوند، اما ریشه‌ی این موضوع به تاریخ این منطقه و زبانشان برمی‌گردد. به همین دلیل قبل از اینکه راجع به اتفاقات امروز صحبت کنیم، باید کمی با تاریخچه‌ی اسپانیا آشنا شویم.

اسپانیا از آغاز تا حمله‌ی اعراب

بدون پرداختن به جزئیات، به عقب برمی‌گردیم. اسپانیا و پرتغال در شبه‌جزیره‌ی موسوم به «ایبریا» قرار دارند. این سرزمین آن‌قدر دست‌به‌دست شده‌است که هر گوشه‌ی آن داستانی دارد...

هزاران سال پیش، مردمی که در اسپانیا زندگی می‌کردند متشکل از قبایل مختلفی بودند که اکثراً از فرانسه مهاجرت کرده بودند. در ابتدا، قسمت‌هایی از اسپانیا در دست یونانی‌ها بود. پس از آن قسمت اعظمی از اسپانیا به دست امپراطوری «کارتاز» افتاد. کارتازها امپراطوری بزرگ و متمدنی بودند که هم‌زمان با امپراطوری روم فرمانروایی می‌کردند. احتمالاً اسم آن‌ها را در فیلم گلابداتور شنیده‌اید. پس از مدتی، کارتازها از امپراطوری روم شکست خوردند و شبه‌جزیره را تسلیم کردند. رومی‌ها اسم این شبه‌جزیره را «هیسپانیا» گذاشتند و آن را به دو استان تقسیم کردند؛ اسپانیای نزدیک که بارسلونا، والنسیا و قسمت‌هایی از آراگون را شامل می‌شد و اسپانیای دور که شامل قسمت‌های باقی‌مانده‌ی اسپانیا بود.

در حقیقت، این رومی‌ها بودند که با وارد کردن زبان لاتین به هیسپانیا، این زبان را شکل دادند. نکته‌ی جالبی که در زبان اسپانیایی وجود دارد، این است که از یک ریشه‌ی لاتین، زبان‌های مختلفی در هر قسمت از اسپانیا شکل گرفت. یکی از آن‌ها کاتالونیایی‌ست و دیگری کاستیلانی. در حقیقت اگر قصد زندگی در بارسلونا را دارید، باید کاتالونیایی یاد بگیرید و اگر قصد زندگی در مادرید یا سایر شهرها را دارید، کاستیلانی.

به‌هرحال، امپراطوری روم هم از ویزیگوت‌ها شکست خورد. ویزیگوت‌ها که از قبایل ژرمنیک بودند، روم و سپس اسپانیا را تسخیر کردند. حکومت این منطقه به مدت چندصدسال در دست آن‌ها بود تا این‌که حدود سال ۷۰۰ میلادی، اعراب مسلمان به اسپانیا حمله می‌کنند. احتمالاً اسم «آندلوس» را شنیده‌اید که تحت فرماندهی مسلمان‌ها شکل می‌گیرد. در نتیجه‌ی این حمله، اعراب بیشتر مناطق اسپانیا -به‌غیر از منطقه‌ی کوچکی در شمال و شمال‌غربی به اسم آستوریا و باسک- را به کنترل خود درمی‌آورند. پس از آن، اعراب به سمت فرانسه (که با اسپانیا مرز مشترک داشت) حرکت می‌کنند، اما در آن‌جا توسط امپراطوری فرانکیش (فرانسه‌ی امروزی) شکست می‌خورند. جالب است بدانید که به این دلیل به فرانسه «ناجی مسیحیت» می‌گفتند.

سلطه‌ی مسلمان‌ها بر اسپانیا صدها سال به طول می‌انجامد و زبان عربی هم به زبان‌های دیگر اسپانیا اضافه می‌شود. در این مدت جنگ‌هایی رخ می‌دهد که باعث می‌شود اعراب به تدریج این سرزمین را ترک کنند. برخی از این جنگ‌ها که Reconquista نامیده می‌شوند،

در حقیقت همان جنگ‌های بازپس‌گیری اسپانیا هستند. این جنگ‌ها از همان نقاط شمالی اسپانیا - که تحت تصرف اعراب نبود - شروع و طی سال‌های بسیار طولانی، منجر به پس‌گرفتن اسپانیا شد. پیش از اتمام Reconquista، جنگ‌هایی از طرف فرانسه در گرفت که از آن‌ها با عنوان Spanish March یاد می‌شود. دلیل این جنگ‌ها آن بود که فاصله‌ای با مرزهای فرانسه به وجود بیاید - به قول انگلیسی‌ها یک Buffer zone وجود داشته‌باشد - که اعراب به راحتی به خاک فرانسه نرسند. (اگر در اسپانیا با اعراب ن‌جنگیم، باید در فرانسه با آن‌ها بجنگیم!) در نتیجه فرانسوی‌ها هم از جانب شمال شرقی در خاک اسپانیا پیش‌روی کردند؛ این پیش‌روی، بارسلونا را هم در بر می‌گرفت.

در این چندصد سال، حکومت‌های بسیار زیادی به وجود آمدند؛ از جمله پادشاهی کاستیلاها، لئون‌ها، آستوری‌ها، آراگون‌ها، پرتغالی‌ها، کاتالونیایی‌ها، ناواریه و... بر خلاف کاستیلی‌ها، لئون‌ها و آستوریایی‌ها، سایر حکومت‌ها، مثلاً کاتالونیایی‌ها، تمایلی به تسخیر تمام شبه‌جزیره نداشتند و به منطقه‌ی تحت فرمان خود راضی بودند. یادآوری این نکته ضروری‌ست که کاتالونیا به مدد جنگ‌های امپراطوری فرانکیش و پادشاهی آراگون - به نسبت کاستیل‌ها - زودتر از سیطره‌ی اعراب خارج و به قلمروی آراگون اضافه شد. بارسلونا - که یک شهر بندری بود - به نیروی دریایی آراگون‌ها کمک نظامی می‌کرد و در مقابل آراگون‌ها اجازه می‌دادند که کاتالونیا به‌صورت خودمختار در قلمروشان حضور داشته‌باشد. کاتالان‌ها هم از این شرایط راضی بودند، چرا که آراگون‌ها برای زبان و فرهنگ کاتالان‌ها احترام و اهمیت قائل بودند. می‌بینیم که کاتالونیا حتی از صدها سال قبل، وضعیت خودمختارگونه‌ای داشته‌است.

در ادامه، اعراب به حدی عقب رانده می‌شوند که فقط قسمت کوچکی از جنوب اسپانیا در گرانادا برایشان باقی می‌ماند. در این برهه، دو پادشاهی بزرگ شکل گرفته‌است: یکی آراگون‌ها در شرق (که کاتالونیا را هم در بر داشت) و دیگری کاستیل‌ها در غرب و مرکز. در آن زمان این دو پادشاهی از ابرقدرت‌ها بودند. ایزابل اول، ملکه کاستیل بود که به خاطر قدرت بسیار زیادش، خواستگاران زیادی در اروپا داشت و سرانجام با فردیناند دوم، شاه آراگون‌ها، ازدواج می‌کند و این دو ابرقدرت یکی می‌شوند. (این دو همان کسانی‌اند که اسپانسر سفر کریستف کلمب شدند و او برای کشف سرزمین‌های ناشناخته راهی دریاها شد.) می‌توان گفت که این‌جا شروع تاریخ یک اسپانیای متحد است که شبیه اسپانیای امروزی ماست. دو پادشاهی پس از اتحاد به مسلمان‌ها حمله کرده و به تدریج اسپانیا را از دست اعراب خارج می‌کنند و تقریباً تمام شبه‌جزیره (به غیر از پرتغال) به قلمروی آنان تبدیل می‌شود.

اسپانیا بعد از اعراب و شروع اختلاف جدی کاتالونیا با اسپانیا

پس از متحد شدن تاج و تخت اسپانیا، قدرت به نحوی به سمت کاستیل‌ها تغییر جهت داد. البته تا مدت زیادی قوانین کاتالونیا به شکل خود باقی ماند؛ یعنی اتحاد دو پادشاهی کماکان تا حد زیادی خودمختاری کاتالونیا را به رسمیت می‌شناخت.

در این دوره مستعمره‌سازی آمریکا هم شروع شده بود. تجارت اسپانیا از دریای مدیترانه به سمت اقیانوس اطلس و آمریکا کشیده شد و چون بارسلونا بندر شرقی اسپانیاست و می‌بایست در این تجارت‌ها نقش مهمی ایفا کند، استقلال و قدرت کاتالونیا کم‌تر و کم‌تر می‌شد. اما اختلافات بر سر خودمختاری با آغاز جنگ‌های Spanish succession war (جنگ‌های که برای تعیین جانشین رخ دادند) جدی‌تر شدند. آخرین شاه اسپانیا، چارلز دوم از خاندان هابسبرگ اتریشی بود. او به‌خاطر چند نسل ازدواج فامیلی به شکل عجیبی افلیج و از همه مهم‌تر عقیم بود و چون فرزندی نداشت باید به‌نحوی برای اسپانیا (که کشورهای زیادی را تحت استعمار داشت) جانشینی پیدا می‌شد. یکی از گزینه‌های جانشینی، خواهرزاده‌اش فیلیپ ۱۶ ساله، نوه‌ی لویی چهاردهم فرانسه، از خاندان برن‌ها بود و دیگری چارلز از خاندان هابسبرگ اتریش. شاه اسپانیا در سال ۱۷۰۰ می‌میرد و در وصیت‌نامه‌اش فیلیپ ۱۶ ساله از فرانسه را جانشین خود می‌نامد. این انتصاب از لحاظ موازنه‌ی قدرت به مذاق اروپا خوش نمی‌آید و جنگ‌های Spanish succession war در اروپا آغاز می‌شوند.

در یک سوی این جنگ انگلیس، هلند، امپراطوری اتریش، پروشا، پرتغال و چند کشور دیگر قرار دارند و در طرف دیگر فرانسه و اسپانیا و باواریای آلمان. در داخل اسپانیا هم دودستگی وجود دارد: کاتالونیا با فیلیپ بیعت نمی‌کند و حامی خاندان اتریشی‌ست و باقی اسپانیا خواهان فیلیپ است. این جنگ‌ها ۱۴ سال ادامه می‌یابد. نهایتاً باواریا شکست می‌خورد. فرانسه هم تقریباً موفقیتی حاصل نمی‌کند. انگلیس جبل الطارق (منطقه‌ی کوچکی در جنوب اسپانیا) را تصاحب می‌کند و هنوز هم آن را تحت کنترل دارد. از داخل هم کاتالونیا - که اجازه داده بود نیروهای متحدین وارد اسپانیا شده و حتی در مقطعی مادرید را به تصرف خود درآوردند - به‌خاطر این که فیلیپ پنجم وفاداران زیادی داشت، موفق نشد و شکست خورد. سرانجام معاهده‌ی صلحی در اوترخت هلند منعقد می‌شود و طرفین درباره‌ی برخی مسائل با هم کنار می‌آیند. برخی مفاد معاهده از این قرار است: ۱. فرانسه باید به مرزهای قبل از جنگ برگردد. ۲. جبل الطارق متعلق به انگلیس باقی بماند. ۳. فیلیپ می‌تواند شاه اسپانیا باشد، ولی نباید هیچ‌گونه تعهدی به پادشاهی فرانسه داشته‌باشد. به عبارتی، در پایان همه با هم صلح کردند و تنها سر کاتالونیا بی‌کلاه ماند!

ارتش فیلیپ بارسلونا را محاصره کرد و بعد از ۱۴ ماه جنگ، بارسلونا در روز ۱۱ سپتامبر ۱۷۱۴ شکست را پذیرفته و تسلیم شد. جالب است بدانید که ۱۱ سپتامبر به همین دلیل روز ملی کاتالونیاست. بذر این خصومت دیرینه جایی کاشته می‌شود که فیلیپ در وهله‌ی اول شهر را تسخیر و خودمختاری را لغو می‌کند و در اقدام دوم صحبت کردن به زبان کاتالونیایی را ممنوع می‌کند. تمام سازمان‌های قانونی برچیده می‌شوند (هرچند که اجازه می‌دهد قوانین مدنی خود را حفظ کنند). بعدها هم تحریماتی علیه‌شان اعمال می‌کند؛ مثلاً حق تجارت با مستعمره‌های آمریکایی اسپانیا را از آن‌ها سلب می‌کند.

فیلیپ بر اساس مدل حاکمیتی فرانسوی‌ها تقریباً تمام کشور را (به غیر از منطقه باسک) یک‌پارچه کرده و هرگونه خودمختاری را لغو می‌کند. از آن پس، تمام کشور از یک قانون پیروی می‌کنند.

از طرفی اوضاع اقتصادی کاتالونیا - به واسطه‌ی تحریم‌های اعمالی - به نسبت ضعیف شد و تا آخر قرن هجدهم که تحریم‌ها برداشته شدند، روند رو به رشد دوباره‌ای نداشت. در این میان تمام اسپانیا به دست ناپلئون افتاد و کشور باز هم دچار آشفتگی سیاسی شد. اما روزگار

بر یک مدار نماند و کاتالونیا تا نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم توانست به یک مرکز صنعتی تبدیل شود.

جنگ‌های داخلی اسپانیا و شروع اختلافات مجدد کاتالونیا و اسپانیا

به‌طور کلی تا اوایل قرن بیستم کاتالونیا چندین بار حق خودمختاری را به دست آورده و از دست داده بود. با شروع جنگ‌های داخلی اسپانیا، این ماجرا دوباره اوج می‌گیرد. در یک سوی این جنگ فاشیست‌ها، نازی‌ها، ملی‌گرایان و ناسیونال اسپانیا (کاستیل‌ها) بودند و در سوی دیگر کمونیست‌ها و جمهوری خواهان (کاتالان‌ها). این جنگ‌ها که بین سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۹ در جریان بودند با پیروزی ملی‌گرایان، به فرماندهی فاشیستی به اسم ژنرال فرانکو، خاتمه می‌یابند.

یعنی کاتالونیا و چند منطقه‌ی دیگر، از جمله خود مادرید، که برای جمهوری مبارزه می‌کردند، این بار جنگ را به یک فاشیست باختند و ژنرال فرانکو هم مانند فیلیپ، خودمختاری را تعطیل و سرکوبی بسیار شدیدتر اعمال کرد.

سازمان‌های قانونی و سیاسی تعطیل شدند. صحبت به زبان کاتالانی، حق خواندن کتاب کاتالانی در انظار عمومی، موسیقی و رقص کاتالانی ممنوع شد. در مدرسه‌ها فقط باید اسپانیایی کاستیلانی صحبت می‌شد. فرانکو فقرای زیادی را از سرتاسر اسپانیا جمع و به کاتالونیا منتقل کرد که در درازمدت روی نسل و طبقه اجتماعی آن‌ها اثرگذار باشد. در این دوره بسیاری از کاستیلانی‌ها زبان کاتالونیایی را کنار گذاشتند، زیرا احساس می‌کردند گویش بدی از اسپانیایی است؛ در صورتی که کاتالانی (به دلیل اینکه منطقه آراگون‌ها و بارسلونا چند صد سال قبل مرکز تجارت بود) یکی از زبان‌های ریشه‌دار و با پرستیژ بود.

سال‌های بعد از این جنگ، برای کاتالان‌ها به سختی گذشت. بین سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۵۳ نزدیک به چهارهزار کاتالانی را اعدام کردند و زندان‌ها پر بود از زندانی‌های سیاسی. بارسلونا که یک منطقه صنعتی بود از لحاظ اقتصادی - به دلیل تحریم‌های بین‌المللی - شدیداً ضربه خورد. سیر ریکواری اقتصادی تا اواخر سال ۱۹۵۹ بسیار کند پیش می‌رفت. اما ناگهان به دلیل اصلاحاتی که با تأیید فرانکو در اسپانیا رخ داد، رشد اقتصادی اسپانیا سرعت چشم‌گیری پیدا کرد و از این لحاظ در رتبه‌ی دوم جهان قرار گرفت. از این رویداد تحت عنوان «معجزه اسپانیایی» یاد می‌کنند. به تناسب این رشد کشوری، کاتالونیا هم پیشرفت اقتصادی خوبی داشت؛ چرا که هم قطب صنعتی و هم قطب توریستی اسپانیا بود.

مرگ ژنرال فرانکو و شروع دورانی جدید برای کاتالونیا

سلب حق و حقوق کاتالان‌ها تا مرگ فرانکو ادامه داشت. فرانکو در سال ۱۹۷۵ درگذشت و یک دوره گذار دموکراتیک به وجود آمد. کاتالان‌ها دوباره خواهان به‌دست آوردن مطالبات خود شدند و بالأخره در سال ۱۹۷۸ - که قانون اساسی فعلی اسپانیا نوشته شد - کاتالونیا یک بار دیگر به عنوان یک جامعه خودمختار به رسمیت شناخته شده و به عنوان یکی از ملیت‌های اسپانیا اجازه یافتند که زبان خود را به عنوان زبان رسمی در کنار زبان اسپانیایی کاستیلانی به کار بگیرند. همچنین در اساس‌نامه‌ای که سال بعد تصویب شد، کاتالونیا در امور فرهنگی و آموزش (در مقایسه با اموری مانند سیستم قضایی و نظم عمومی) آزادی عمل بیشتری یافت. در واقع در این قانون اساسی اجازه داده شده بود که جوامع خودمختار در کشور اسپانیا وجود داشته باشند. از همین رو امروزه اسپانیا از ۱۷ قسمت خودمختار تشکیل شده‌است. در سال ۱۹۸۰ آقای پویول به عنوان اولین رئیس‌جمهور کاتالان‌ها انتخاب می‌شود و تا سال ۲۰۰۳ به مدت ۲۳ سال رئیس‌جمهور می‌ماند.

بین دهه‌ی ۸۰ تا ۹۰ میلادی، سازمان‌های مختلف حکومت خودمختار کاتالان به گسترش خود ادامه دادند؛ تا جایی که پلیس خودمختار و دادگاهی به نام «دادگاه عالی عدالت کاتالونیا» به وجود آوردند. با آزاد شدن زبان کاتالانی، ترویج فرهنگی زبانشان را در دستور کار قرار دادند. مثلاً دولت محلی برای ساختن فیلم‌هایی به زبان کاتالونیایی یا تهیه‌ی زیرنویس کاتالونیایی برای فیلم‌های خارجی یارانه می‌داد. فضا تا حدی باز شده بود که المپیک تابستانی ۱۹۹۲ در بارسلونا برگزار شد و توجه دنیا را به کاتالونیا جلب کرد. در سال ۲۰۰۵ سازمان ICANN - که در حوزه‌ی دامنه‌های اینترنتی فعالیت می‌کند - رسماً اولین دامین «دات کت» را برای یک اجتماع زبان‌محور دنیا تأیید کرد.

در خواست قدرت بیشتر برای کاتالونیا و دور جدید اختلافات کاتالونیا و اسپانیا

بعد از ۲۳ سال، در سال ۲۰۰۳، به علت ائتلاف سوسیالیست‌ها، انقلابیون چپ و سبزها، حزب آقای پویول (که CIU نام دارد) موفق به کسب بیشترین آرا نمی‌شود و آقای پاسکال از سوسیالیست‌ها به ریاست‌جمهوری می‌رسد. او که در مورد حقوق خودمختاری کاتالونیا خوب کار نمی‌کند، در سال ۲۰۰۶ کنار گذاشته شده و سوسیالیست دیگری به نام مونتیلا رئیس‌جمهور کاتالان‌ها می‌شود.

کاتالان‌ها در سال ۲۰۰۶ اصلاحاتی بر اساسنامه خود اعمال می‌کنند که به داشتن قدرت خودمختاری و مالی بیشتر منجر شده و برای اولین بار با کلمه «ملت» و یا «کشور» از کاتالونیا نام برده می‌شود. کاتالان‌های ملی‌گرا در راستای استقلال کامل کاتالونیا، در شهرهای کاتالان رأی‌گیری‌های غیرالزام‌آوری بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۱ برگزار کردند.

در سال ۲۰۱۰، دولت اسپانیا اصلاحاتی را که کاتالونیا در سال ۲۰۰۶ در اساس‌نامه‌ی خود اعمال کرده بود را زیر سؤال برد. دولت اسپانیا می‌گفت «کاتالونیا یک ملت جدا نیست، بلکه یکی از ملیت‌های اسپانیاست. کاتالان‌ها در وهله اول باید اسپانیایی باشند و بعد کاتالانی، نه بالعکس». دانستن این نکته خالی از لطف نیست که در قانون اساسی اسپانیا نوشته شده‌است «اسپانیا به هیچ وجه قابل تفکیک نیست». بدین ترتیب منازعات بین حکومت خودمختار کاتالونیا و حکومت مرکزی اسپانیا وارد دور تازه‌ای شد. مثلاً دولت کاتالونیا گاوپازی را در کاتالونیا ممنوع کرد. دولت اسپانیا گفت این امور میراث فرهنگی اسپانیاست و شما در جایگاه تصمیم‌گیری برای این مسائل نیستید. دولت کاتالان بر موضع خود ماند و گفت اسپانیا هر تصمیمی بگیرد، ما اجازه نمی‌دهیم چنین سنت‌های مسخره و وحشیانه‌ای در بارسلونا در جریان باشد. مردم کاتالونیا در سال ۲۰۱۲ در روز ملی خود (۱۱ سپتامبر) به خیابان‌ها آمده و در خواست استقلال کردند. دلایل این خواست آنان را می‌توان در این موارد خلاصه کرد: ۱. دولت اسپانیا در سال ۲۰۱۰ اصلاحات اساس‌نامه کاتالان‌ها را درست تأیید نکرده بود. ۲. کاتالان‌ها

احساس می‌کردند به نسبت سایر مناطق مالیات بیشتری به دولت می‌پردازند و این مالیات پرداختی در مناطق دیگر اسپانیا هزینه می‌شود. فراموش نکنید که بارسلونا از ثروتمندترین مناطق اسپانیاست و تقریباً ۲۰٪ اقتصاد اسپانیا را در دست دارد. به همین دلیل کاتالونیا برای دولت اسپانیا بسیار مهم هست.

درواقع تلاش‌های کاتالان‌ها به نتیجه‌ای نمی‌رسد؛ زیرا دولت اسپانیا اعلام کرده که اگر کاتالونیا گامی در جهت استقلال کامل بردارد، از حق خود مطابق بند ۱۵۵ قانون اساسی استفاده خواهد کرد. در این بند آمده است که هیچ منطقه‌ای حق جدا شدن از اسپانیا را ندارد و در صورت اقدام به این عمل، دولت مرکزی این حق را دارد که کنترل آن منطقه خودمختار را در همه‌ی امور به دست بگیرد. دولت محلی کاتالونیا تا سال ۲۰۱۴ مدام حکم بر برگزاری رفراندوم و صدور اعلامیه استقلال می‌داد و دولت مرکزی اجازه چینی کاری را نمی‌داد. در سال ۲۰۱۴ کاتالان‌ها -خلاف میل دولت اسپانیا- رفراندوم غیرالزام‌آوری برگزار کردند که از ۵.۵ میلیون نفر واجد شرایط، نزدیک ۲ میلیون نفر در این رفراندوم شرکت کردند و ۸۰٪ شرکت‌کنندگان رأی به جدایی دادند. کشمکش بر سر این موضوع تا یکی-دو سال ادامه پیدا کرد.

اقدام دولت کاتالونیا در سال ۲۰۱۷ و تبعات آن

در سال ۲۰۱۶ رئیس‌جمهور جدید دولت کاتالونیا، Puigdemont، انتخاب می‌شود و در سپتامبر ۲۰۱۷ تأیید می‌کند که رفراندوم استقلال در کاتالونیا برگزار شود و در ۱ اکتبر ۲۰۱۷ رفراندومی که دولت مرکزی اسپانیا غیرقانونی اعلام کرده را اجرایی می‌کنند. در نهایت نزدیک به ۲ میلیون نفر در این رفراندوم شرکت می‌کنند و به سؤال «آیا می‌خواهید کاتالونیا یک کشور جمهوری مستقل باشد؟» پاسخ بله یا خیر می‌دهند.

۴۰٪ از واجدین شرایط در انتخابات شرکت کرده و ۹۰٪ از شرکت‌کنندگان رأی «آری» دادند. البته نحوه‌ی برگزاری این انتخابات توسط هیچ نهادی (به غیر از خود دولت کاتالونیا) تأیید نشد. حتی ناظرینی که خود دولت کاتالونیا از اروپا و آمریکا دعوت کرده بود، اعلام کردند که این رفراندوم حداقل‌های یک انتخابات سالم را نداشته است.

باید این نکته را هم بدانیم که خود مردم کاتالونیا دو دسته‌اند. یک دست کسانی که جدایی طلبند و یک دسته کسانی که خواهان ماندن در اسپانیا هستند. دولت اسپانیا از مردم خواسته بود در انتخاباتی که غیرقانونی است شرکت نکنند. آمار هم نشان می‌دهد که درصد مشارکت بالا نیست. هرچند مقامات کاتالونیا ادعا دارند که این وضعیت به خاطر محدودیت‌هایی بود که پلیس ملی ایجاد کرد و اجازه نداد که رأی‌گیری به درستی ادامه یابد. پلیس محلی خود کاتالونیا با این که دستور داشت جلوی برگزاری انتخابات را بگیرد، عملاً کاری نکرد و در حال حاضر به خاطر عملکردش در حال بازپرسی شدن است.

با وجود تمام تهدیدات دولت اسپانیا، پارلمان کاتالونیا در ۲۷ اکتبر ۲۰۱۷ بیانیه استقلال را صادر می‌کند. سنای اسپانیا هم در عرض چهار ساعت حق استفاده از بند ۱۵۵ قانون اساسی را به دولت اسپانیا می‌دهد. در نتیجه دولت مرکزی برای حکمرانی مستقیم بر کاتالونیا، به آن جا هجوم می‌برد. آقای Puigdemont با همراهی چهار تن از معاونینش می‌گریزد و به لوکزامبورگ پناه می‌برد.

از دیگر اقدامات دولت اسپانیا این است که پارلمان کاتالونیا را تعطیل و برخی از مقاماتش را زندانی می‌کند. رئیس پلیس کاتالونیا هم اخراج می‌شود. Puigdemont اخراج و تحت تعقیب قرار می‌گیرد و دستور برگزاری انتخابات مجدد برای کاتالونیا را صادر می‌کند که دسامبر (در چند ماه آینده) اتفاق می‌افتد. در این مدت معاون رئیس‌جمهور دولت مرکزی اسپانیا، رئیس‌جمهور موقت کاتالونیاست.

جالب است بدانید که اتحادیه اروپا هم این رفراندوم را قبول ندارد. البته بسیاری از کشورها دولت اسپانیا را به دلیل خشونت‌هایی که در این ماجرا به کار برد نقد می‌کنند. واقعیت این است که خیلی‌ها در اروپا مخالف جدایی کاتالونیا از اسپانیا هستند. زیرا این ماجرا را تنها یک اتفاق درون‌کشوری نمی‌دانند، بلکه آن را آغاز جریان‌های جدایی‌طلبانه در تمام اروپا می‌دانند که نمونه‌های مشابه به آن در انگلیس، آلمان، ایتالیا و... وجود دارد.

ماجرا تا همین امروز به این منوال ادامه دارد که مردم بارسلونا مرتباً تظاهرات و مطالبات خود را مطرح می‌کنند. مثلاً خواهان آزادی رهبران‌شان هستند.

جالب است بدانید که اسپانیا یکی از چهار کشور دنیاست که سرود ملی‌اش شعر ندارد و فقط آهنگ است؛ به این دلیل که مردمش نمی‌توانند بر سر خواندن شعر مشترکی توافق کنند.

این مطلب موضوع را تا تاریخ نشر این قسمت از پادکست دایجست پوشش داده است.